

شعر در سینما

این مقاله، متن سخنرانی لوئیس بونوئل
Luis Bunuel است در دانشگاه
مکزیکو که در سال ۱۹۵۳ ایراد شده است

Octanio Paz زمانی گفت «فقط کافی است انسانی زنجیر شده چشمهایش را
ببندد تا جهان را نابود کند»، در تفسیر آن باید بگوییم چشم سفید پرده سینما فقط کافی
است که نور تابیده شده را منعکس کند تا کائنات را نابود نماید، ولی فعلا مامی توانیم
با خیال راحت استراحت کنیم زیرا نوری که از پرده سینما بر ما میرسد بدقت اندازه گیری
و تصفیه شده. در هیچکدام از هنرهای قدیمی عدم تناسب عظیمی که میان امکانات و
موقعیت آنطوریکه در سینما هست، وجود ندارد. يك فیلم خیلی مستقیم عمل میکند،
و تماشاچی را با آدمها و چیزهای حقیقی درگیر میکند، و در تاریکی و سکوت سالن
سینما او را از، می شود گفت، موقعیت طبیعی روانیش جدا میکند. باین دلیل فیلم

لوئیس بونوئل

قادر است تماشای رابیش از فرمهای دیگر بیانی تحت تأثیر قرار دهد و همچنین قدرت گول زدن بیشتری را دارد. حجم زیاد فیلمهای تهیه شده نشان میدهد که متأسفانه این امر برای فیلمسازان بصورت یکنوع مأموریت درآمده، و پرده فیلمخانهها جولانگاه هر روزی مدرک زنده خلاء اخلاقی و فکری ای است که سینما در آن غوطه میخورد. در حقیقت سینما محدود به تقلید از نوول و نمایشنامه شده است با این اختلاف که بعنوان يك مدیوم، سینما کمتر با امکانات بیان ذهنیات تجهیز شده. سینما مشغول تکرار مداوم داستانهای کهنه ای است که قرن نوزدهمیهها قبلاً از بیان آنها خسته شده اند ولی با وجود این، در نوولهای جدید آثارش بیچشم می خورد.

انسانی با فرهنگ متوسط کتابی را که موضوعاتش طرح اصلی بزرگترین فیلمهاست نخوانده بکناری می گذارد، در حالی که همان شخص را می بینیم که در کمال راحتی در سالن تاریکی نشسته و محو نور و جنبشی، که تأثیری هیپنوتیک بر او دارد شده است. اوشیفته صورت آدمها و تغییر سریع صحنه های فیلم می شود، بطوریکه با متانت موضوعات پیش پا افتاده فیلم را قبول میکند، بدون توجه به

سینما روها بعلت همین تأثیر آرامش بخش قسمت مهمی از استعداد انتقادی خود را از دست میدهند. در اینجا مثال بارزی ذکر میکنم، فیلم «داستان کار آگاه»، ساختمان داستان کامل است، کارگردانی عالی است، هنرپیشه‌ها استثنائی هستند، تهیه فیلم اصیل است. ولی اینهمه کاردانی و تمام این عوامل پیچیده دست بکار داستانی شده اند که از نظر محتوی هم احمقانه و هم بطرز بارزی خالی از جنبه‌های اخلاقی است این مرایید ماشین فوق العاده Opus 11 میاندازد: این ماشین وسیله‌ای است غول پیکر که از بهترین نوع فولاد ساخته شده، دارای هزار نوع دنده، لوله، اهرم و ابزارهای پیچیده است، ولی تنها کار این دستگاه مهر کردن پاکات پستی است.

عنصر اساسی هر اثر هنری ابهام است، و ماعموماً این امر را در سینما نمی‌بینیم. مؤلفین، کارگردانان و تهیه کنندگان زحمت بسیار میکشند که آرامش روحی تماشاچی را برهم نزنند و روزنه معجزه آسای پرده سینما را بسوی دنیای آزادی بخش شعر بسته نگاهمیدارند، و در عوض اینکه سینما را وسیله نمایش موضوعاتی که نتیجه زندگی روزانه ما است قرار دهند، به نمایش دوباره و دوباره‌ی راههای پیش پا افتاده‌ای پردازند که بادیدن آنها خستگی کار روزانه را فراموش کنیم، که البته موضوعاتشان به تصویب اخلاقیات روزمره، سانسور رسمی و مذهب رسیده و سلیقه عامه در آنها رعایت شده و باشوخیهای بیضرر و دیگر ضروریات کسل کننده واقعیت ملایم شده است.

کسی که مشتاق دیدن فیلمهای خوب است بندرت با دیدن فیلمهای عظیم پر خرج و یافیلمهائی که تحسین منقدین را برانگیخته و یا مورد استقبال مردم واقع شده خود را راضی حس میکند. داستان شخصی، درام خصوصی فردی نمی تواند بنظر من کسی را که بادیای معاصر آشنا است ارضا کند. اگر تماشاچی خود را در شادیها، غمها و نگرانیهای یکی از شخصیت های فیلم سهیم حس میکند، فقط باین علت است که این شخصیت را انعکاسی از شادیها، غمها و نگرانیهای جامعه (و با گسترش آن، خودش) میداند. بیکاری، عدم ثبات جامعه، وحشت از جنگ و غیره چیزهائی هستند که مردم امروز و بالطبع تماشاچی سینما را تحت تأثیر قرار میدهند، ولی وقتی در فلان فیلم می بینم که، فلان آقا در خانه احساس کسالت میکند و از این نظر برای سرگرمی دنبال دوست دختری میگردد و بعد او را رها میکند تا بسوی همسر قربانی شده اش برگردد، بدون شك معیارهای اخلاقی و آموزشی در آن رعایت شده ولی مادر مقابل آن کاملاً بی تفاوت باقی میمانیم.

گاهی اوقات جوهر وجودی سینما بطور غیر منتظره در يك فیلم ناچیز ظهور میکند. مثلاً در يك كمدی اسلپ استیک و یایك فیلم رومانتيك پیش پا افتاده.

Mon Ray زمانی حرف خیلی مهمی زد «در بدترین فیلمهائی که من تا بحال دیده ام، آنهايککه مرا به خواب فرومی برند، همیشه پنج دقیقه مبهوت کننده هست. ولی بهترین و قابل ستایش ترین فیلمها بندرت پنج دقیقه قابل ذکر دارند.» باین معنی

که در تمام فیلمها خوب یابد، فیلمهایی برخلاف ویا ماورای انتظار کارگردان ماهیت
شعرگونه سینمایی برای آشکار کردن خود تلاش میکنند.

درستان يك روح آزاد سینما سلاحي مهم و خطرناك است و عاليترين مدومي
است که بوسیله آن می توان به بیان دنیای افکار، احساسات و غرایز پرداخت. دستاویز
خلاقه تصاویر سینما فیلم چنان است که در میان تمام وسایل بیان انسانی، روش کارش
یادآور کار مغز در هنگام خواب است. فیلم يك مقلد غیر ارادی دنیای رویاها است.
Brunius اشاره میکند که چگونه تاریکی ای که بر سالن سینما سایه میافکند مشابه
عمل بستن چشم است که از آن ببعد، بر پرده سینما، درست مانند درون انسان سفر
شبهانفسوی دنیای نابخود آغاز می شود. شیوه Fading به تصاویر امکان میدهد که
مانند خواب ظاهر و محو شوند، زمان و فضا قابل انعطاف شده و باراده جمع میشود
و بسط مییابد و تداوم و طول زمان ابعاد حقیقی خود را از دست میدهند. اعمال مکرر
می تواند چند دقیقه یا چندین قرن بطول انجامد، که یا کمک گرفتن از
Slow Motion و Accelerated Motion تأثیر آنها افزایش مییابد.

سینما بنظر میرسد که برای بیان زندگی نابخود بوجود آمده زیرا که ریشه هایش
بطرزی شاعرانه عمیقاً در سینما نفوذ دارد، ولی معذالك معمولاً هیچگاه چنین استفاده ای
از آن نشده. در میان سبکهای جدید فیلمسازی، معروفترینشان سبک نئورئالیسم است.
فیلمهای نئورئالیستی چیزی که می شود گفت لحظه هایی از حقیقت است بتماشاچی

عرضه میکند، مانند فیلمی که از حرکت مردم واقعی در يك خیابان گرفته شده باشد، و حتی صحنه‌های داخلی و دکورها نیز حقیقی هستند. بغیر از چند استثناء که از میان آنها میتوان از دزد دو چرخه نام برد، نئورئالیسم کاری که بشود آنرا کاملاً و مخصوصاً سینمایی دانست انجام نداده، منظور من ابهام شاعرانه و تخیل است. در این فیلمها انگیزه‌هایی که به کاراکترها و عکس‌العملهایشان جان می‌بخشد و حتی طرح اصلی بر اساس سانتی مانتال ترین و قراردادی ترین نوع ادبیات پنا شده است. درامبر تو. د. یکی از بهترین کارهای نئورئالیسم و Zavatini بخصوص صعود يك کار کسل کننده را تا به حد يك کار دراماتیک می‌بینیم. در این فیلم که یکی از جالب‌ترین فیلمهای نئورئالیستی است، يك سکانس ده دقیقه‌ای به نمایش يك زن در حال انجام کارهای مختلف میپردازد که زمانی قبل هیچکس این صحنه‌ها را قابل فیلم شدن نمیدانست. ما زن را می‌بینیم که به آشپزخانه میرود، آتش روشن میکند، قابلمه‌ای بر روی آن میگذارد، چند بار بر روی تعدادی مورچه که در يك ستون از دیوار بالا میروند آب میپاشد، و درجه حرارت بدن مردی را که احساس کسالت میکند اندازه میگیرد. نئورئالیسم مقادیری عناصر سینمایی بوجود آورده که به غنی‌تر ساختن زبان سینمایی کمک کرده‌اند. ولی نه چیزی بیشتر. حقایق نئورئالیستی ناقص، قراردادی و بالاتر از همه منطقی هستند. شعر، ابهام، چیرهایی که مکمل و توسعه دهنده حقایق قابل لمس هستند، هیچگاه بچشم نمی‌خورد، نئورئالیسم فانتزی طنز آمیز را با

روش‌خی اشتباه گرفته است .

Andre Berton گفته است «قابل ستایش‌ترین خصیصهٔ تخیل اینست که تخیل وجود ندارد، همه چیز واقعی است» . من چندماه پیش با Zavattini گفتگوئی داشتم، باو گفتم که من هیچگونه سمپاتی نسبت به نئورئالیسم ندارم ، از آنجائیکه مامشغول صرف نهار بودیم اولین مثالی که بنظرم رسید يك گیلان شراب خوری بود . من گفتم برای يك نئورئالیست ، يك گیلان فقط يك گیلان است فقط همین ، ما آنرا میبینیم که بعد از مصرف از روی میز برای شستشوی به آشپزخانه حمل می شود و خانم خانه ممکن است بسته به عکس العملش در قبال صرف شراب آنرا با عصبانیت بشکند یا آنرا بشوید . ولی همین گیلان وقتی بوسیله افراد بسیاری دیده می شود ، می تواند هزار چیز مختلف باشد ، زیرا هر کس مقداری معین از احساسات ذهنی اش را در چیزی که می بیند پیاده می کند ، باین علت که هیچکس اشیاء را آنطور که هستند نمی بیند بلکه مطابق با تمایلات و موقعیت فکری خود آنها را می بیند . من برای فیلمی مبارزه میکنم که چنین گیلانی را بمن نشان دهد زیرا چنین سینمایی است که بمن تصویر جامعی از حقیقت میدهد و دانش مرا در مورد اشیاء و مردم گسترش میدهد و دنیای شگفت انگیز ناشناخته را بروی من میگذارد، چیزهایی که من در هر روز نامه ای نمی خوانم و در در خیابانی نمی بینم .

از صحبت های من این فکر برای شما پیش نیاید که من برای سینمایی کار میکنم

که منحصرأ به بیان تخیلات و رازها اختصاص داشته باشد و یا حقایق روزمره را خوار
شمرده و از آن بگریزد و فقط در فکر فرو بردن ما دردنیای نابخود رؤیاها باشد . چند
لحظه پیش به اهمیت فیلمهائی که با مسائل اساسی مردم امروز میپردازند اشاره کردم و
باید در اینجا تأکید کنم که من به انسان به عنوان يك چیز انتزاعی نگاه نمی کنم بلکه
در زمینه روابطش با مردم دیگر فکر میکنم ، حالا بیائید از یکی از واضعان فلسفهی
علمی بشنویم زمانیکه وظیفه يك داستان نویس را تشریح میکند (می توانیم در اینجا
آنها را به فیلمساز هم تعمیم دهیم) «نویسنده زمانی با موفقیت وظیفه خویش را با تمام
میرساند که بوسیله تصویر کردن دقیق روابط صحیح اجتماعی ، نظر قراردادی
طبیعت آن روابط را ویران نموده و خوشبینی خاص دنیای بورژوازی را در هم ریخته
و خواننده را وادار به سؤال در مورد بقای نظم جاری نماید ، حتی اگر راه حل خاصی
ارائه نداده و جبهه خاصی نگیرد.»

ترجمه : محسن رهنمائی